

ترامپ به کره شمالی: صبر استراتژیک ما به سر آمد

دونالد ترامپ، رئیس جمهوری آمریکا که روز جمعه میزبان جانه-این مون، رئیس جمهوری کره جنوبی در کاخ سفید بود گفته "صبر استراتژیک" واشنگتن به سر آمده و پیونگ یانگ بهتر است خیلی زود راه جدیدی را در پیش بگیرد. آقای ترامپ که پس از دیدار با رئیس جمهوری جدید کره جنوبی در باغ رز کاخ سفید برابر خبرنگاران حاضر شده بود تاکید کرد کره شمالی باید منتظر یک "پاسخ جدی" باشد.

همزمان رئیس جمهوری کره جنوبی هم ضمن تاکید بر همکاری‌های امنیتی و نظامی با آمریکا گفته باید برای بازگرداندن کره شمالی به میز مذاکرات تلاش کرد. آن طور که رهبر کره جنوبی گفته "بحران کره شمالی" در راس گفتگوهای او با دونالد ترامپ قرار داشته و هر دو طرف عقیده داشتند که "فقط امنیت پایدار و قوی می‌تواند زمینه‌ساز صلح در شرق آسیا" شود.

از دموکراسی تاجدار تا دموکراسی شاخدار



که کوهبندی

اما حال در فضای دموکراسی گویا راستین، روزی نیست، که خشونت و آن‌هم با پوشش دموکراسی، جان‌دها تن از شهروندان کشور و بویژه غیر نظامیان را نگرفته باشد. تنها در جریان یک ماه اخیر و آن‌هم فقط در شهر کابل قریب به دو صدتن کشته و بیش از پنجمصد تن دیگر زخمی و از چرخه‌ی روزگار خارج شده است. بخش از این قربانیان و بخصوص قریب به ده تن آنان، مشخصن توسط نیروهای امنیتی حکومت در جریان اعتراض‌ها برای تأمین امنیت و یا در درون خیمه‌های تحصن، غرض دادخواهی برای محکمه‌ی مسببین حادثه‌ی مرگبار تاریخ ۱۰ جوزا در چهار راهی زنبق و آتش‌باری مستقیم روی معترضان جان‌های شان را از دست داده اند.

۳

کشته شدن چندین تن از فرماندهان گروه داعش و افراد شان در ولایت جوزجان

این تلفات روز گذشته به گروه دولت اسلامی در حمله‌ی هوایماه‌های بدون سرنشین نیروهای امریکایی وارد گردیده است. عبدالحفیظ خاشی، فرمانده پولیس ولایت جوزجان می‌گوید دیروز در پی این حمله در ولسوالی قوش تپیه، ۱۰ جنگ‌جوی داعش به شمول پنج فرمانده‌ی آنان کشته شده‌اند. به گفته‌ی آقای خاشی، ملا عبدالاحد، مشهور به حزب الله، فرمانده‌ی عمومی داعش برای ولایت جوزجان هم در این حمله کشته شده است.

او می‌گوید سردسته‌ی داعش در روستای سردره ولسوالی درزاب به نام قومندان محب الله، قومندان محبوب‌الله سردسته‌ی داعش در روستای بتو و مسوول لوژیستیک گروه داعش به نام صدرالدین نیز در این حمله کشته شده‌اند. ولایت جوزجان از جمله ولایت‌هایی است که از میانه‌ی سال گذشته به این‌طرف شاهد فعالیت‌های گروه داعش بوده و اکنون این فعالیت افزایش نیز یافته است. این در حالی است که افزایش داعش در افغانستان کشورهای منطقه، از جمله روسیه را نگران کرده و از سوی دیگر، حکومت افغانستان سال گذشته چندین بار از شکست آن خبر داده بود.

حزب اسلامی «ایتلاف برای نجات افغانستان» را به جنگ طلبی متهم کرد

حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار در واکنش به تشکیل «ایتلاف نجات برای افغانستان» با نشر اعلامیه‌ای واکنش نشانده و اعضای آنرا به جنگ طلبی متهم کرده است. در اعلامیه حزب اسلامی گفته شده که این حزب از جریان‌ها و احزاب شامل در حکومت و بیرون از حکومت می‌خواهد سیاست تقابل خصمانه و رقابت ناسالم و منفی را کنار گذاشته و از حکومت وحدت ملی حمایت کنند.

حزب اسلامی گفته است این حکومت کشور را از سقوط در بحران جلوگیری کرده و از این رو این حزب با حکومت سرنوشت خود را گره زده است.

در اعلامیه حزب اسلامی آمده است: متأسفانه در شرایطی که آمادگی‌های لازم برای اولین نشست مجمع تفاهم ملی گرفته شده؛ برخی از جناح‌های داخلی و خارجی که منافع شان را با ادامه جنگ در کشور ما گره زده اند؛ تلاش می‌ورزند در برابر این مساعی مخلصانه موانع ایجاد نمایند، حوادث اخیر کشور در مجموع و حوادث خونین کابل و هرات به گونه خاص؛ از سوی همین‌ها مهندسی و ایجاد گردید. همین‌ها می‌خواهند کشور را بار دیگر به درگیری‌های سال‌های خونین گذشته برگردانند و جنگ را از اطراف به شهرها و جاده‌های کابل انتقال دهند)

این درحالی است که جنرال دوستم، عطا محمدنور، صلاح‌الدین ربانی و محمد محقق که رهبری احزاب جنبش ملی و اسلامی، جمعیت اسلامی و حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان را به عهده دارند و در گذشته از فرماندهان اتحاد مجاهدین در شمال کشور بودند، در ترکیه اتحاد سیاسی شان را علیه حکومت تحت نام «ایتلاف برای نجات افغانستان» اعلام کردند و در اعلامیه آنها گفته شده که این ائتلاف به طور رسمی در کابل اعلام موجودیت می‌نماید.

معضل مواد مخدر در افغانستان

مبارک‌شاه حیدری



تهدیدی برای جامعه‌ی ما بوده و ما را به حالت هرج و مرج، جنایت و فقر شدید باز گردانیده می‌تواند. تأکید بر تهدید خطرات مواد مخدر برای آینده‌ی کشور ما و منطقه به هیچ‌وجه مبالغه نیست. این پدیده یگانه تهدید بزرگ برای تأمین امنیت، انکشاف و حاکمیت مؤثر قانون در دراز مدت برای کشور بوده و هم‌چنان یک خطر عمده در مقابل ثبات منطقه محسوب می‌گردد که تقریباً «۹۰» فیصد تقاضای مواد مخدر جهان را تأمین می‌نماید.

تمام مراحل احیاء مجدد افغانستان بعد از موافقت‌نامه‌ی بن در ماه جدی سال ۱۳۸۱، از یک‌سو مواجهه با خطرات جدی بوده و از جانب دیگر فرصت‌های بی‌نظیر را به همراه داشت. به هر حال، هیچ‌کدام از این خطرات با خطر ناشی از افزایش کشت و مصرف مواد مخدر که در سال ۱۳۹۵ بیش از سه میلیون نفر را به کام اعتیاد کشانیده بود قابل مقایسه نمی‌باشد. هر چند که پروسه‌ی بن به‌طور نسبی تکمیل شده است اما کشت، مصرف و ترافیک غیرقانونی مواد مخدر

تنگنای بیگانگی از انسانیت در اردوگاه مرگ

توغل



کشانیدن نظم حاکم را بیشتر از دیگر گروه‌ها و نیروهای چالش‌ساز داشته باشد. انسان گیرافتاده در گرداب خشونت، زمانی که آسیب خشونت متوجه زندگی و کرامت انسانی‌اش گردد، متوسل به هر ابزار ممکن می‌گردد. ممکن است، وی را وادار به شرکت در کنار آن خشونت‌گرانی سازد، که وی قلبین با آنان نمی‌تواند هم‌نوایی داشته باشد و اما بنا به عدم راه چاره‌ی دیگر، ناگزیر به انجام کار می‌شود، که خود به شدت از آن تنفر داشته و مدام آنرا نقد کرده است.

زمانی که موازنه و تعادل سیاسی، میان نیروهای حاکم به هم خورده و وضعیت عادی در جهت غیرعادی حرکت نماید، نقطه‌ی حرکت به سوی بحران سیاسی آغاز می‌شود. متأسفانه مردم افغانستان در آستانه‌ی چنین دشواری و آسیب قرار دارند. در وضعیت بحرانی، اعتماد میان نظم حاکم و مردم تحت نظم، از میان رفته و هر یک نسبت به دیگری با دیده‌ی شک و تردید می‌نگرند. در چنین اوضاعی مردم نگران زندگی آینده‌اش بوده و از روی ناچاری به آن گزینه‌ی تمایل نشان می‌دهند، که امکان موفقیت آن ممکن بوده و توان به چالش

گپ مردم



ائتلاف جدید؛ بُرد سیاسی

یا فرار از حذف؟

احساس

در سیاست، ائتلاف و گسست، برای رسیدن به یک هدف معین، یک روش معمول است. اگر اتحاد و ائتلاف سیاسی بر اساس یک برنامه‌ی استراتژیک بوجود بیاید و جریان‌ها و احزاب سیاسی در فرایند یک چشم‌انداز واضح و هدفمند کنار یکدیگر جمع شوند و سیاست کنند، چنین ائتلافی قدرت است. ولی اگر اتحادهای سیاسی از روی ناچاری و بدروری شکل بگیرند و طرف‌های ائتلاف، از ترس طعمه‌شدن و حذف به همدیگر پناه ببرند و از روی ناچاری به سوی هم دست‌دوستی دراز کنند، شکست است و مایه‌ای بی‌آبرویی سیاسی. طی روزهای اخیر، که ائتلاف تازه‌ی تحت نام «شورای ائتلاف برای نجات افغانستان» با محوریت: جنرال عبدالرشید دوستم «معاون اول رییس‌جمهور و رهبر حزب جنبش ملی»، عطا محمد نور «والی بلخ و رییس اجرائیه‌ی حزب جمعیت»، محمد محقق «معاون دوم ریاست اجرائیه و رهبر حزب وحدت مردم افغانستان» و صلاح‌الدین ربانی «سرپرست وزارت خارجه و رییس حزب جمعیت» شکل گرفته است، در روشنی همین سنت/روش معمول در سیاست، معنی می‌یابد. به این معنی که اگر ائتلاف جدید، در پرتو یک نگاه معطوف به آینده شکل گرفته باشد، چنین ائتلافی در نفس خود بُرد سیاسی است، اما در صورتی‌که ناراضی‌های سیاسی از روی ناگزیری در کنار هم جمع شده باشند، چنین ائتلافی بُرد سیاسی نه بل‌که درماندگی سیاسی است. برای توضیح مسئله، به ذکر دو نکته می‌پردازم:

اول: در شرایط فعلی فهم این حرف برای هر انسانی ساده است که سیاست انفرادی در جامعه‌ی مثل افغانستان پاسخ‌گو نیست، برای این‌که یک جریان سیاسی بتواند دوام بیاورد لازم است با احزاب سیاسی که سرنوشت مشترک دارند ائتلاف کنند. اما باید به خاطر داشت که تنها سرنوشت مشترک نمی‌تواند یک ائتلاف سیاسی را در دراز مدت حفظ نماید، بل‌که پلان استراتژیک سیاسی ضامن بقای یک ائتلاف سیاسی است. آن‌چه در ذیل «شورای ائتلاف برای نجات افغانستان» وجود دارد این است که تجربه‌های تلخ دو و نیم سال اخیر و انزوای سیاسی این جریان‌ها باعث شده است که آنان در یک صف واحد ایستاد شوند نه یک برنامه‌ی مدون سیاسی. با این حال وقتی رهبران این جریان‌ها با سراسیمگی دست به تشکیل چنین ائتلافی می‌زنند و از سر ناگزیری در فقدان یک چشم‌انداز معطوف به آینده در کنار هم جمع می‌شوند، آن گونه که باید موثر واقع شود، نمی‌شود. بهتر این بود/است که ائتلاف‌های از این دست با دورنگری، از منافع مردم تعریف مشخص داشته باشد، تا به کمک مردم در برابر خودکامگی حلقه‌ی ارگ تاب ایستادن داشته باشد.

دوم: اگر به گذشته‌ی جریان‌های سیاسی که ائتلاف تازه‌ی را بوجود آورده است، توجه کنیم دیده می‌شود که در طول سالیان متمادی بارها این جریان‌ها برای حذف همدیگر کمر بسته اند و با دامن زدن به درگیری‌های حزبی، خون انسان‌های بی‌گناهی زیادی را به زمین ریخته‌اند. با این حساب، ائتلافی که سامان گرفته است، از حواشی تلخ تاریخی به دور بوده نمی‌تواند. در جریان جنگ‌های داخلی و بعد از آن در یک دهه و نیم اخیر، بارها اتفاق افتاده است که این جناح‌ها بخاطر منافع جناحی-حزبی شان بر سر راه هم ایستاد شوند، حتی سال‌ها پار چندین بار میان احزاب جمعیت و جنبش، درگیری‌های مسلحانه صورت گرفت. واقعیت این است که نمی‌شود از چند پارچگی تاریخی و ائتلاف‌های مخملی این جناح‌ها در گذشته، که هیچ دردی را دوا نکرده است چشم پوشی کرد و تأثیر آن‌را بر ائتلاف جدید نادیده گرفت. در ائتلاف تازه‌ی این جریان‌ها پیش از هر عامل دیگر دشمن سیاسی مشترک آن‌ها را در کنار هم آورده اند نه یک برنامه‌ی استراتژیک سیاسی. با توجه به این واقعیت تلخ، اما این بار اگر واقع جناح‌های این ائتلاف به دنبال یک کار اساسی‌تر است، باید با عبور از گذشته، برای آینده برنامه بریزند و با طرح یک پلان درازمدت، دست از حرکت‌های مقطعی بکشند. واقعیت امر این است که کار سیاسی یک شبه نتیجه نمی‌دهد، بنابراین اگر واقع‌انگیزان این ائتلاف به دنبال یک کار سیاسی هدفمند است، باید با طرح پلان استراتژیک سیاسی، در یک صف قرار بگیرند.

از دموکراسی تاجدار تا دموکراسی شاخدار

نیروها این حملات امکان یافته است. این وضعیت در حالی ادامه می‌یابد، که در کنار ناآمنی‌های گسترده بحران سیاسی و فضای عدم اعتماد میان شرکای قدرت در حکومت وحدت‌ملی هیچ‌گاه تا این حد غبارآلود و اضطراب‌آور نبوده است.

حکومت وحدت ملی و در آن میان تیم حاکم به‌گونه‌ی غیرقابل باور در معرض اتهام قرار داشته و افکار عامه به شدت نسبت به آن مشکوک به نظر می‌رسد. گروه‌های سیاسی اغلب در کنار مردم معترض بوده و خواهان انتخابات زودهنگام - استعفای غنی، تیم همکاری و ایجاد حکومت موقت بر مبنای قانون اساسی کشور اند. پیش از این نیز در مورد عدم مشروعیت حکومت اتفاق نظر وجود داشت، اما حال دیگر این عدم مشروعیت نظام تبدیل به تنفر نسبت به آن گردیده و اوضاع را تیره‌تر از پیش ساخته است.

بدتر از همه، مشکل در این است که گوش شنوای درمورد صدای عدالت خواهی وجود نداشته و حلقه‌ی حاکم به جای پذیرش مطالبات عادلانه و روشن مردم، دیگران را متهم به کارشکنی و نقضی قانون می‌نمایند. حامیان بین‌المللی نظام نیم‌بند، که از ترس گسست نظام ناکام، ناچار به حمایت از آن در عرصه‌ی سیاسی، مالی و نظامی اند، بیشتر از حکومت وحدت ملی به چالش روز افزون دچار دیده می‌شوند. اوضاع در سال جاری نشان می‌دهد، که تیم حاکم بر ارگ نه خواهان توزیع متوازن قدرت دولتی است، و نه از تمامیت‌خواهی قومی و تباری قدرت دست بر می‌دارند. لجاجت افغانی که ریشه در افکار قبیله‌ی حلقه‌ی حاکم دارد، آرام، آرام در جریان سال‌های اخیر دموکراسی افغانی را به دموکراسی شاخدار افغانی تبدیل کرده است.

دموکراسی شاخدار افغانی که با دیکتاتوری و استبداد فاصله‌ی چندانی ندارد. گاه‌گاهی در نگاه بسیاری از آگاهان خطر و آسیب آن کم‌تر از تروریزم نیست. دموکراسی شاخدار افغانی در عمل ثابت ساخته که هیچ‌گاه تحمل نظری مخالف را نداشته و نقد را غرض اصلاح کار نمی‌پذیرد. این بینش غیرعقلانی، که تنها معیار صداقت افراد بر مبنای ریشه‌های تباری و قبیله‌ی‌اش مصداق می‌یابد، مردم افغانستان را در دو جبهه، رویا روی هم تقسیم کرده است.

ایجاد نگاه متضاد و مقابل هم، که در آن روزنه‌ی از انعطاف در هر دو طرف مشاهده نشود، نمی‌تواند، آینده‌ی

روشن و امیدوارکننده‌ی را در پی داشته باشد. تغییر در این وضعیت ممکن نیست، جز این‌که دموکراسی شاخدار افغانی به دموکراسی معیاری و مورد اعتبار جهانی جای‌اش را تبدیل کرده و حداقل قانون اساسی اخیر، که عدم مشروعیت‌اش را ایجاد حکومت وحدت ملی، تکمیل کرده بار دیگر صاحب اعتبار گردد. ورنه کار دموکراسی به لگد پرانی و شاخ‌زنی، آینده‌ی نهایت تیره و تار خواهد داشت.

بنابراین اگر به پهلوهایی روی کرد حکومت در برابر مردم نگاه کنیم، در می‌یابیم که خودکامگی حکومت وحدت ملی حتا بیش‌تر از حکومت‌های است که متهم به دیکتاتوری بوده است. تنها تفاوت خودکامگی این حکومت با نظام‌های قبلی، در نوع پوشش دادن کارهای فراقانونی حکومت توسط دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک اند. حکومت‌های خودکامه‌ی گذشته، عموماً با استفاده‌ی ابزاری از دین و سنت به توجیه سلطه‌گرایی و دیکتاتوری شان می‌پرداختند و با دست‌آویز نمادهای دینی و ایدئولوژیک مردم را مهار می‌نمود. اما حکومت فعلی در کنار استفاده‌ی ابزاری از دین، از مظاهر دموکراسی برای قانونی جلوه دادن خودکامگی خود سود می‌برد و با روپوش مدنیت و آزادی، دست به دیکتاتوری و زورگویی می‌زند. برای تأیید این حرف، کافی است به روش و چگونگی برخورد حکومت با اعتراض کنندگان در دو سال اخیر توجه شود، که دست‌گاه حکومتی تا چه حد با اغماض و چشم‌پوشی از اصول و اساسات دموکراسی با حیل و نیرنگ، حرکت‌های انتقادی و اعتراضی شهروندان مسوول را سبوتاژ کرده است. خودکامگی ارگ کابل به جایی رسیده که جواب اعتراض مردم را با گلوله می‌دهد و در چند قدمی ارگ، مردم را به مسلسل می‌بندد و از سوی دیگر حرف از آزادی و حقوق شهروندی می‌زند و خود را متعهد به ارزش‌های دموکراسی می‌داند، با این وجود آیا دست‌گاه حکومتی با این بازی چند پهلوی و فریبنده، به خرد جمعی مردم نمی‌خندد؟ آیا دموکراسی این گونه است؟ مگر حکومت مبتی بر اراده‌ی مردم دست به چنین خودکامگی می‌زند؟...

لازیم است تا هر شهروند مسوول این پرسش‌ها را از خود بپرسد و در برابر گردن کجی‌های این خودکامه‌ای نامشروع بایستد، ورنه همان آش است و همان کاسه.

دموکراسی شاخدار افغانی که با دیکتاتوری و استبداد فاصله‌ی چندانی ندارد. گاه‌گاهی در نگاه بسیاری از آگاهان خطر و آسیب آن

کم‌تر از تروریزم نیست. دموکراسی شاخدار افغانی در عمل ثابت ساخته که هیچ‌گاه تحمل نظری مخالف را نداشته و نقد را غرض اصلاح

کار نمی‌پذیرد. این بینش غیرعقلانی، که تنها معیار صداقت افراد بر مبنای ریشه‌های تباری و قبیله‌ی‌اش مصداق می‌یابد، مردم

افغانستان را در دو جبهه، رویا روی هم تقسیم کرده است.

ایجاد نگاه متضاد و مقابل هم، که در آن روزنه‌ی از انعطاف در هر دو طرف مشاهده نشود، نمی‌تواند، آینده‌ی روشن و امیدوارکننده‌ی

را در پی داشته باشد. تغییر در این وضعیت ممکن نیست، جز این‌که دموکراسی شاخدار افغانی به دموکراسی معیاری و مورد اعتبار

جهانی جای‌اش را تبدیل کرده و حداقل قانون اساسی اخیر، که عدم مشروعیت‌اش را ایجاد حکومت وحدت ملی، تکمیل کرده بار دیگر

صاحب اعتبار گردد. ورنه کار دموکراسی به لگد پرانی و شاخ‌زنی، آینده‌ی نهایت تیره و تار خواهد داشت.

برگی از تاریخ

اسامه چگونه به قتل رسید؟ ۳۸ دقیقه و ۳۰ گلوله

"ساعت ۱۱ و ده دقیقه شب اول ماه می سال ۲۰۱۱ دو چرخبال «بلک هواوک» و دو چرخبال «شینوک» امریکایی که ۷۰ کوماندوی امریکایی را سوار کرده بودند، جلال‌آباد افغانستان را به قصد پاکستان ترک کردند. این کوماندوها با عینک‌های شب‌بین و تفنگ‌های بی‌صدا مجهز بودند. سگی نیز با خود آورده بودند. مترجمان زبان‌های پشتو و اردو هم در چرخبال‌ها سوار شده بودند. این چهار چرخبال برای این‌که در رادار نیروهای هوایی پاکستان ظاهر نشوند، از تکنالوژی پیشرفته استفاده کرده بودند. برای پاسخ‌گویی به هرنوع تهدید احتمالی از سوی قوای هوایی پاکستان، هواپیماهای جنگی امریکا در آن سوی مرز در افغانستان در حالت آماده‌باش بودند.

بین ساعت ۱۱:۱۵ و ۱۱:۳۰ شب، چرخبال‌ها از مسیر خیبرایجنسی وارد حریم فضایی پاکستان شدند. یکی از چرخبال‌ها در تورغر نشست. این چرخبال وظیفه داشت تا به سه چرخبال دیگر دربرگشت سوخت رسانی کند. چرخبالی که در تورغر نشسته بود، هم‌چنان وظیفه داشت تا مراقب نیروی هوایی پاکستان و واکنش احتمالی آن باشد. سه چرخبال دیگر، دو بلک‌هاوک و یک شینوک خود را به بلال تاون ایبیت‌آباد رساندند.

یکی از چرخبال‌ها، کوماندوها را در پشت بام ویلای بن‌لادن پیاده کرد. این چرخبال به حیاط عمارت نشست اما حین نشست صدمه دید و دیگر نتوانست پرواز کند. چرخبال دومی که چرخ‌هایش صدای بلند تولید نمی‌کرد، شماری از کوماندوها را در قسمت غربی عمارت پیاده کرد. این چرخبال دوباره پرواز کرد. چرخبال سومی در میدانی در شرق ویلای بن‌لادن نشست کرد. سر و صدای آن‌را تمام ساکنان ایبیت‌آباد از جمله محافظان اکادمی نظامی پاکستان که در همان نزدیکی‌ها واقع است، شنیدند. کوماندوهای امریکایی عملیات را آغاز کردند.

ناگهان چراغ‌ها خاموش شد. امریکایی‌ها برق را قطع کردند. همه جا را تاریکی گرفت. ابراهیم «محافظ بن‌لادن» که در پیاده‌ی خانه یا واحد فرعی ساختمان زندگی می‌کرد، اولین کسی بود که بیدار شد. مریم، همسر ابراهیم اصلن به خواب نرفته بود. ابراهیم دخترش رحما را از اتاق دیگر آورده و به مادرش سپرد. مریم تلاش می‌کرد دخترش را که خیلی ترسیده بود، آرام کند. در همین حال گوشی همراه ابراهیم زنگ آمد. ابراهیم زنگ را جواب داد اما نتوانست صدای پشت خط را بشنود. در همین حال کسی دروازه را تک تک کرد. ابراهیم با صدای بلند پرسید «ابرا توستی؟»، وقتی در را کشود گلوله‌ی به پیشانی‌اش خورد. گلوله از سمت پنجره وارد شد و در حالی‌که دستان ابراهیم به دروازه بود، به زمین افتاد. گلوله‌ی دیگر به شانه مریم اصابت کرد. او هم به زمین افتاد.

سربازان چهار دروازه آهنی ساختمان اصلی ویلا را منفجر کردند تا راه خود را به طبقه‌ی بالایی باز کنند. بن‌لادن از صدای چرخبال‌ها درک کرده بود که عملیاتی برای بازداشت یا کشتن او در جریان است. بن‌لادن از بالکن اتاقش به چشم سر دید که کوماندوهای امریکایی وارد ساختمان شدند. او با صدای بلند گفت: «سربازان امریکایی وارد شدند، همه‌ی تان اتاق مرا ترک کنید»، صدای چرخبال‌ها، دیگر ساکنان ویلا را هم بیدار کرده بود. همه ترسیده بودند.

در آن شب شریفه‌الصبحام با پسرش خالد در طبقه اول بودند. مریم و سمیه، دختران بن‌لادن در طبقه‌ی دوم خوابیده بودند. آخرین دستور بن‌لادن، به امل داده شد که اتاق را ترک کند، اما امل اطاعت نکرد. وقتی کوماندوها وارد شدند، مریم و سمیه هم به منزل سوم و به سمت اتاق پدرشان دویدند. دیگر کودکان امل هم به سوی اتاق بن‌لادن رفتند. زنان به خواندن آیات قرآن شروع کردند. امل یک سرباز امریکایی را دید که در آستانه‌ی در اتاق آمد و به صورت بن‌لادن لیزر انداخت. سرباز پس از شناسایی بن‌لادن، فورن به پیشانی او شلیک کرد. هیچ صدایی تولید نشد. بن‌لادن به زمین افتاد و دست و پا زد. امل به سمت سرباز امریکایی دوید. شاید می‌خواست به سرباز حمله کند، سرباز به زانوی امل هم شلیک کرد.

جسد بن‌لادن در خون شناور بود. سربازان باید جسد را تثبیت هیت می‌کردند، سربازان امریکایی تفنگ‌های شان را به سمت دختران بن‌لادن نشانه گرفتند. سربازان دختران را بازرسی کردند. یک سرباز از سمیه پرسید: «جسد از کی است؟»، سمیه پاسخ داد: «از پدرم اسامه بن‌لادن.»

منبع: رازهای القاعده و پاکستان، اعزاز سید، مترجم؛ فردوس

کاوش، چاپ اول، انتشارات عازم، صص ۳۸-۴۱

تنگنای بیگانگی از انسانیت ...

رهایی از آن هیچ‌گونه راهکار را سراغ نتوانسته و آرام آرام به تحمل آن عادت نموده است. تغییر در وضعیت روانی مردم و تحمل خشونت از جانب مردم، بزرگ‌ترین دست‌آوردی است، که مدیران خشونت موفق به ایجاد آن شده است. این تغییر که با استفاده از دامن زدن به تنش‌های قومی، زبانی، سمتی، مذهبی و حتی قبیله‌ی صورت گرفته، رنج مرگ را به صورت آسان رنگِ قومی ... داده و مرگِ یکی را برای دیگری پیروزی و یا گرفتن انتقام معنی کرده است.

این وضعیت نقطه‌ی اوج بی‌سر و سامانی اجتماعی بوده و انسانیت انسان با گرفتن از رنگ و رخ قومی چهره‌ی انسانی‌اش را از دست داده، و در بسا موارد وضعیت فزیک‌ی انسانیت‌اش را از وی سلب کرده است. رسانیدن کار به این حدود یگانه‌شاهکار است که ضد انسانی‌ترین چهره‌های ترور و وحشت، انسان افتاده در لهیب آتش خشونت در این سرزمین را به آن سنگ محک در آزمایش قرار داده است. این حالت به اوج نفاق اجتماعی می‌ماند، که انسانیت و زندگی انسان ساکن این سرزمین در محک خوردن به آن سنگ معیار دوستی و دشمنی سیاسی‌اش در نگاه خشونت گران معنی و مفهوم پیدا می‌نماید. در این صورت است، که مرگ انسان رنج‌دهی‌ی جنوب، گاه ناگاه برای هم‌وطن شمال و مرکز اش کم‌تر معنی مرگ داده و رنج شمال برای جنوب پیام مرگ و رنج معنی نمی‌شود.

بهترین راه‌حل برای بیرون رفت از این منازعه‌ی خونین در افغانستان، کشیدن از این فضای بی‌اعتمادی و جلوگیری از تولید خشونت و شناسایی چهره‌های بدکار فتنه‌سازان است، که متأسفانه در این نزدیکی‌ها چندان مقدر به نظر نمی‌رسد. فقط با بیرون رفت از این فضا است، که انسانیت انسان افغانستانی به او برگردانده شده و همه با هم مثل انسان در کنار هم می‌توانند زندگی نمایند.

آن، به آن راه چاره دست یافته است. شرارت پیشگان افغانی، که با حمایه از بیرون افزایش و یا کاهش سطح شرارت را مدیریت می‌نمایند، مهم‌ترین موفقیت در بخش‌های از کار شان ایجاد آن فضای تاریک و شوم است، که فضای زندگی را برای انسان تحت سیطره‌اش آن‌چنان تیره و تار ساخته، که جز پناه به خشونت و یا در نهایت گزینه‌ی جز انتحار و مرگ، دیگر هیچ‌گونه راهکار در پیش رو نمی‌بیند. جریان سال‌های اخیر، نشان می‌دهد، که به هراندازه شراره‌ی آتش شرارت اوج می‌گیرد، هیزم آتش شرارت بیشتر گردیده، لهیب آتش شرارت نه تنها برای شرارت پیشگان، بل‌که برای گیرافتادگان در چنگ شرارت معنای رهایی از دوزخ زندگی داده و در این فضای متوهم سوختن در کام آتش، لحظاتی است که معنای آن آسایش ابدی را در پی دارد. مدیران بی‌رحم این شرارت که با توانایی تمام نتوانسته این کشور زیبا را به جهنم روی زمین مبدل سازد، به‌هر اندازه شعله‌ی آتش این خشونت را افزایش داده، به همان سطح ارضاء و راحت گردیده و از منابع بیرونی شان پاداش و امتیاز گرفته اند. درد و مرگ مردم برای این مدیران وحشت، ارتقای مقام معنی داشته و بازار معاملات آنان را گرم و امتیازات شان را بیشتر ساخته است.

در کشوری که مدیران آن به جای برنامه‌ی آسایش مردم، به پروژه‌ی تولید خشونت دل‌بستگی داشته و منافع‌اش را در مرگ و رنج مردم‌اش جستجو نماید، به‌تدریج پیام مرگ و رنج به امر عادی و روزمره مبدل گردیده و جز به حلقات داغ‌دهنده و آسیب‌پذیر، این پیام بد برای دیگران به یک امر غیر جدی تبدیل می‌شود. این وضعیت آخرین نقطه‌ی سقوط است، که انسان افغانستانی ناگزیر به پذیرش آن گردیده و رهایی از شر آن‌را خارج از تاب و توان‌اش دانسته و برای

معضل مواد مخدر در ...

خانواده و جامعه‌ی بشری را سست و به فروپاشی می‌کشاند. از دید تحلیل‌گران مسایل اجتماعی این معضل پیچیده‌ی قرن بیست و یکم، زمینه ساز بروز بسیاری از آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی در جوامع انسانی دنیا بویژه در کشورهای در حال توسعه بشمار می‌آید. به عبارت می‌توان رابطه‌ی اعتیاد با مسایل اجتماعی را بر محور یک سیکل ارتباطی دو جانبه فرض کرد، که با سرعت شگرف در حال پیشرفت است که از یک سو اعتیاد به مواد مخدر، جامعه را دچار رکود و انحطاط می‌کند و از سوی دیگر به عنوان پدیده‌ی سیال، تحت تأثیر زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی جامعه، هر چندگاهی نقش تازه‌ای را برای جلب مشتری در بازار سوء‌مصرف ارائه می‌دهد. اثرات چند دهه جنگ در افغانستان، نا امنی‌های جاری، کشت بالفعل مواد مخدر، بالا بودن گراف بی‌سوادی، فقر و بی‌کاری، حمایت مخالفین مسلح از زرع خشخاش، مشکلات اقتصادی، فساد اداری و... موجب شده است افغانستان آسیب پذیرترین کشور از ناحیه‌ی مواد مخدر در منطقه باشد که تعداد مصرف کنندگان آن در حال افزایش است.

در عصر کنونی در کشور انواع گوناگون مواد مخدر با قیمت ارزان به راحتی قابل دسترس برای اکثریت جوانان، نوجوانان و حتی اطفال می‌باشد. با آن‌که وزارت مبارزه با مواد مخدر طراح اصلی پالیسی‌ها در زمینه‌ی محو و کاهش میزان کشت و مصرف مواد مخدر است، اما نقش پالیسی‌های وزارت مبارزه با مواد مخدر بر میزان مصرف مواد مخدر در چند سال گذشته کم رنگ بوده و میزان مصرف کنندگان آن افزایش یافته است. نباید فراموش شود که افزایش روز افزون معتادان به عنوان یک معضله‌ی اجتماعی، جامعه‌ی انسانی ما را از بسیار فرصت‌های طلایی در عرصه‌ی پیشرفت محروم و با تهدید جدی

انسان افتاده در گرداب خشونت، زمانی متوسل به هر ابزار ممکن می‌گردد، که هیچ‌گونه منبع حمایتی در دفاع از خود ندیده‌ واز فرط ناچاری به آخرین و یا به بدترین گزینه پناه برده است. پناه جستن به بدترین گزینه، معنی و مفهوم دیگری جز پناه به دیوار خشونت ندارد. پناه به خشونت برای انسانی که از خشونت بیزار بوده و آن‌را ضد کرامت انسانی می‌داند، دردآورترین گزینه‌ی است، که از روی ناچاری انتخاب شده است. در این مورد پناه‌جستن به خشونت و آن‌هم توسل به خشونت افغانی، که حد و مرز آن با مرگ فاصله‌ی چندانی ندارد، یک نوع توسل به مرگ برای انسان معنی می‌دهد که به شدت از مرگ هراسان بوده و اما حال از بیم سایه‌ی مرگ به اصل مرگ پناه‌جسته است.

پناه‌جستن به مرگ آخرین نقطه‌ی درماندگی بوده و زندگی پیش از پناه‌بردن، سنگین‌تر از مرگ معنی داشته است. در چنین وضعیتی که سنگینی درد زندگی افزون‌تر از درد مرگ است، انسان بی‌پناه در توسل به مرگ می‌خواهد ذهن‌اش را تا ابد راحت و آسوده ساخته و در توهم ذهنی در تصور از مرگ، کابوس مرگ را راحت‌تر از زندگی در فضای پیش از مرگ معنی می‌نماید. این وضعیت حکایت از روز و روزگار انسان گیرافتاده در جغرافیای مرگ «افغانستان» دارد، که از شر زندگی و نامالایمت تکراری آن، شراره‌ی آتش مرگ در لحظات آغازین تصمیم به انتحار، روح او را راحت از نابسامانی در زندگی ساخته و به گمانش خود را برای ابد از شر این دیو غیر قابل مهار، راحت می‌سازد.

و یا ترس از شر زندگی و پناه به مرگ آخرین گزینه‌ی است، که انسان ناچار از زندگی در شر، برای رهایی از

قاچاق و ترافیک غیرقانونی مواد مخدر فساد اداری را تقویت نموده و حاکمیت قانون را که کلید تحکیم امنیت و آسایش برای مردم ما است تضعیف می‌نماید، امکانات رشد درازمدت اقتصادی را به مخاطره می‌افکند، به نیروی بشری آسیب وارد می‌کند و هزاران زارع را که مقروض قاچاقچیان مواد مخدر شده اند به فقر مواجه می‌سازد. تجارت این پدیده‌ی سیاه به سود کسانی تمام می‌شود که وطن را به دهه‌های بی‌نظمی و آشوب کشانیده و دهشت‌افگنان را بالای ما مسلط سازند. این پدیده‌ی شوم، حیثیت ما را بر باد می‌دهد، غرور ملی ما را جریحه دار می‌نماید و در چشم جهانیان ما را بی‌کفایت معرفی می‌کند.

مواد مخدر تعداد معتادان را در افغانستان به سطح سه میلیون نفر کشانیده، آن‌ها را ضعیف النفس، کاهل، بی‌کار و عاجز از تأمین نقه‌ی خود و خانواده‌ی شان ساخته و ایشان را از سهم‌گیری در بازسازی کشور دور نگه می‌دارد. این افراد منحیث یک قشر تنبل و بی‌کار به سوی جرایم اخلاقی و فساد کشانیده شده و ارزش‌های اسلامی و اخلاقی ملت ما را متأثر می‌سازند.

امروزه پدیده‌ی اعتیاد به مواد مخدر به عنوان یکی از جدی‌ترین مسایل اجتماعی کشورها، در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... مطرح است، مسأله‌ی هستوی، تروریزم و مواد مخدر در سطح جهان از اهمیت خاص برخوردار است، مواد مخدر بعد از نفت و اسلحه سومین کالای پر درآمد در عرصه‌ی تجارت بین‌الملل بوده که بازارهای اقتصاد جهان را تحت شعاع قراردادده و یک اقتصاد کاذب را بوجود می‌آورد، به مؤسسات مالی و پولی ضرر وارد می‌کند، منابع مالی تروریستان را تمویل، باعث تظهير پول در سطح ملی و بین‌المللی می‌شود، جرایم را ازدیاد، بنیاد

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر دبیر
اسحق علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

سال چهارم، یکشنبه، ۱۱ سرطان ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۲ جولای ۲۰۱۷

شماره‌ی ۱۳۸

واکاوی یک پروسه‌ی بی‌نتیجه و ناکام

امیر پناهیان



بساط ارتش سرخ از افغانستان شد. اما بر خلاف انتظار همه چیز وارونه شد، چرخ برخلاف مراد چرخید، رویای ملت شدن همچنان رویا ماند و جامه‌ی عمل نپوشید، یک بار دیگر کشور در منجلاب بدبختی فرو رفت و منجر به جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی شد. در ادامه گروه طالبان با پرچم‌های سپید اما اندیشه و ضمیر سیاه وارد تاریخ سیاسی کشور شد و با سیاست حذف، تک قطبی کردن حکومت و فوران حس ناسیونالیستی خاطرات دوران سیاه و خفقان عبدالرحمانی را در اذهان عامه تداعی کرد که قتل عام مردم یکاولنگ و شمالی از مصداق‌های عینی این ادعا است.

پس از فرو ریزی برج‌های جهانی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ توسط القاعده، فصل جدید از تحولات در افغانستان آغاز شد، حمله‌ی امریکا بر امارت اسلامی افغانستان، سقوط گروه طالبان و روی کار آمدن دولت موقت تحت رهبری حامد کرزی یک بار دیگر امیدها را برای آرامش و امنیت در دل‌ها زنده کرد. با روی کار آمدن حکومت جدید تحت رهبری حامد کرزی صفحه‌ی جدیدی در تاریخ سیاسی کشور باز شد و شعارهای ملت و دولت مدرن، سر زبان‌ها افتاد. در اجلاس بن که در آن همه‌ی گروه‌های درگیر جنگ حضور داشتند، این مسئله مطرح شد و تمام گروه‌ها در آن تعهد سپردند که همه تحت چتر واحد دولت افغانستان گیرد می‌آیند و برای رفاه و پیشرفت این کشور با هم کار می‌کنند و در راستای ملت‌شدن گام عملی بر می‌دارند. حالا شانزده سال از دوره‌ی جدید می‌گذرند، هنوز هم ملت واحد که در سایه‌ی آن مردم به رفاه، همزیستی مسالمت‌آمیز و خوشبختی برسند رویای بیش نیست. بنابراین با یک چشم‌انداز کلی در میابیم که در طی شانزده سال گذشته، شعارها ملی بوده است اما عملکردها ملیتی، به همین خاطر است که تا هنوز هم ملت و دولت مدرن در کشور شکل نگرفته است.

در یک نگاه کلی می‌توان مدعی شد که تمام ناهنجاری‌ها و بدبختی‌های که سالیان متمادی افغانستان را از کاروان علم، تکنولوژی و پیشرفت عقب زده است، موجودیت عناصر مخرب چون: تبعیض، خود برتر بینی، ناسیونالیسم، مداخلات بیگانگان، افراطیت مذهبی و نبود آرمان و اراده‌ی ملی واقعی بوده اند. لذا تا زمانی که مردم و ملیت‌های ساکن در کشور از لاک چنین تفکر ویران‌گر بیرون نشود و به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز نپردازند، ملت‌شدن خیال بیش نیست.

قسات در پی همبستگی و وحدت سرزمینی برآمد، اما این کوشش نظامی و سیاسی هیچ درد را دوا نکرد و تأثیرات منفی به مراتب مخرب‌تر در اعتبار و اعتماد ملی برجا گذاشت. ترویج عصبیت‌های قبیله‌ی مذهبی، دشمنی و خصومت‌های ملی به صورت یک بذر کین در دل ساکنان تحقیر شده‌ی این کشور جوانه زد. هزاره‌ها که یکی از تبارهای بزرگ ساکن در کشور است در اثر چنین سیاستی مجبور به ترک املاک و سرزمین شان شدند، بسیاری از زمین‌های آنان از سوی لشکرهای بسیج شده‌ی عبدالرحمان تصرف و شصت و دو درصد از این مردم بواسطه‌ی لشکرکشی عبدالرحمان قتل عام شدند، این راهبرد نه تنها که سبب ایجاد وحدت اراضی و نظم ملی نشد بل که سرآغاز سلسله‌ی از خصومت‌ها و کینه‌توزی‌های قومی، مذهبی و اجتماعی در میان ساکنان این سرزمین شد. این کینه‌توزی‌ها ادامه می‌یافت و هرازگاهی در ادوار مختلف نمایان می‌شد، چنان‌چه از لابلای تاریخ بر می‌آید، حرکت عبدالخالق هزاره که طی آن نادر خان «پادشاه آن عصر» را با ضرب گلوله کشت، یکی از پیامدهای استبداد حاکمان مستبد در حق عبدالخالق و اجدادش بوده است.

نفاق و تفرق قبیله‌ی در طول تاریخ پُرماجرای کشور با فراز و فرودهای زیادی همراه بوده است، گاهی کم‌تر و بعضی مواقع با شدت هر چه تمام، سرنوشت افغانستانی‌ها را سیاه کرده است. با تجاوز روس بر خاک افغانستان یک بار دیگر عزم ملی برای آزاد سازی کشور به میان آمد و به قیام عمومی منجر شد که در آن همه‌ی اقوام ساکن در کشور به صورت یکسان و گسترده سهم گرفتند، که در نهایت به پیروزی رسیدند و سبب برچیده‌شدن

نفاق و تفرق قبیله‌ی در طول تاریخ پُرماجرای کشور با فراز و فرودهای زیادی همراه بوده است،

گاهی کم‌تر و بعضی مواقع با شدت هر چه تمام، سرنوشت افغانستانی‌ها را سیاه کرده است. با تجاوز

روس بر خاک افغانستان یک بار دیگر عزم ملی برای آزاد سازی کشور به میان آمد و به قیام عمومی

منجر شد که در آن همه‌ی اقوام ساکن در کشور به صورت یکسان و گسترده سهم گرفتند، که در

نهایت به پیروزی رسیدند و سبب برچیده‌شدن بساط ارتش سرخ از افغانستان شد. اما بر خلاف انتظار

همه چیز وارونه شد، چرخ برخلاف مراد چرخید، رویای ملت‌شدن همچنان رویا ماند و جامه‌ی عمل

نپوشید، یک بار دیگر کشور در منجلاب بدبختی فرو رفت و منجر به جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی

شد.

نقد اجتماعی جمهوری اسلامی افغانستان یا سازمان تروریستی غربی؟ «اردوی جمهوریخواه ایرلند»

زکریا اصولی

قانون اساسی را جعل «حذف، ایزاد و تعدیل» کرد و سال‌های متمادی بالای مردم این سند را بنام وثیقه ملی تطبیق نمودند. حالا مردم می‌دانند که چه خیانت را مسوولین دسته اول، منجمله؛ صیغته‌الله مجددی «رییس لویه جرگه قانون اساسی»، نعمت‌الله شهبانی «رییس کمیسیون تسوید و تدقیق قانون اساسی»، فاروق وردک «رییس دبیرخانه قانون اساسی»، سرور دانش «عضو کمیسیون تسوید و تدقیق»، عبدالملک کاموی «عضو ارشد دبیرخانه قانون اساسی» و... در پیوند به قانون اساسی کردند. این درحالی است که کمیسیون مستقل حقوق بشر، کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی می‌پذیرد که قانون اساسی افغانستان پس از تصویب لویه جرگه ۱۴ جدی سال ۱۳۸۲ هجری خورشیدی مورد دستبرد قرار گرفته است. ما بارها به عنوان یک دانشجوی حقوق، به این موضوع تأکید کرده ایم تا از اشخاص که در کمیته‌ی تصحیح قانون اساسی در ۲۴ جدی سال ۱۳۸۲ هجری خورشیدی، اشتراک داشته اند پرسیده شود که به چه دلیل در قانون اساسی تغییرات ماهوی و شکلی وارد کردند و امروز این قانون آزان جایی که سند ملی باشد به سند ترویج نفاق قومی مبدل شده است.

گذشته از آن، نهادهای مجری قانون اساسی «جعلی نافذه منتشره جریده رسمی ۸۱۸»، بدون در نظر داشت اصول پذیرفته شده‌ی نظام حقوقی افغانستان در هر سطحی که هستند می‌نویسند، می‌گویند و استناد می‌کنند که تحت عنوان «جمهوری اسلامی افغانستان» اگر به پیشینه‌ی این موضوع نگاه کنیم واضح می‌شود که در سومین کنفرانس زنان افغانستان که به تاریخ ۱۳ الی ۱۵ قوس سال ۱۳۸۲ هجری خورشیدی در شهر کابل برگزار شده بود و در آن حدود دو هزار زن از سراسر افغانستان اشتراک داشتند، یک قطعنامه‌ی نهایی را در مورد مسوده‌ی قانون اساسی به نشر رسانیده و در موارد زیادی طرح‌های لازم داشته اند، از جمله در فصل اول آن آمده است که «اسم رسمی افغانستان باید مشخص شود»، اگر «جمهوری اسلامی افغانستان» است، این اسم به زبان دری مرغوب است، مگر در انگلیسی این اسم به ترتیبی ترجمه می‌شود که مخفف آن «آی، آر، ای» می‌شود که در عین زمان مخفف مشهورترین سازمان تروریستی غربی «اردوی جمهوریخواه ایرلند» هم می‌باشد. برای رفع چنین مغالطه‌ی نامیوم، پیشنهاد می‌شود که اسم رسمی «دولت جمهوری اسلامی افغانستان» نام گذاری شود و این اسم در تمامی قوانین، بویژه قانون اساسی یکسان ویک دست شوند.

افزون بر آن، بر اساس گزارش دوم کمیته‌ی دهم به تاریخ ۲۸ قوس سال ۱۳۸۲ هجری خورشیدی، فقید پروفسور محمد اکبر پوپل یکی از اعضای کمیته‌ی دهم لویه جرگه‌ی تصویب قانون اساسی، در هنگام تصویب قانون اساسی همیشه در جلسات کمیته‌ی دهم تأکید می‌کرد که تذکر «جمهوری اسلامی افغانستان» در متن قانون اساسی درست نیست و به صورت صریح در یکی از جلسات چنین متذکر شده که: «من یک نظر دارم، لطف آن‌را به کمیسیون انتقال دهید، اگر جمهوری اسلامی افغانستان را به انگلیسی ترجمه و آن‌را مخفف بسازیم «I R A» حاصل می‌شود که این نام، مخفف یکی از سازمان‌های تروریستی جهان است، امید است اعضای محترم کمیسیون به آن توجه نمایند»

حالا دیده می‌شود که در اکثر اسنادهای دولتی و خصوصی این متن به صورت درشت نوشته می‌شود «جمهوری اسلامی افغانستان»، بهتر است پس از این «دولت جمهوری اسلامی افغانستان» نوشته شود. تا اراده‌ی قانون‌گذار، مسجل در نسخه‌ی اصلی قانون اساسی مصوب لویه جرگه‌ی ۱۴ جدی ۱۳۸۲ هجری خورشیدی تمیم یابد.